



آب‌ها در جوی دیگر می‌رود

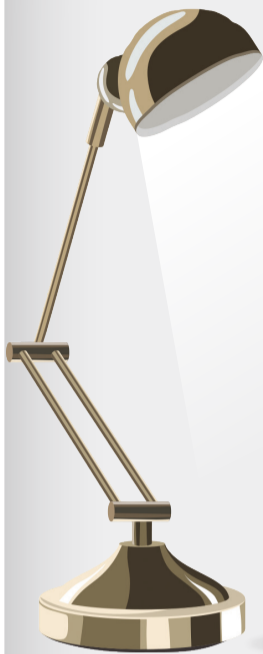
در باره مصوبه‌های جدید شورای فرهنگ عمومی



مسعود شاه‌حسینی
خبرنگار گروه فرهنگ

چند روز پیش دبیر محترم شورای فرهنگ عمومی کشور درباره اولویت‌های پژوهشی شور در سال ۱۴۰۴ صحبت کرده است. لب کلام آقای آشنا این بوده که اگر کسی مصوبه‌های این شورا را که او آن را تنها نهاد فرادستگاهی حوزه فرهنگ و هنر معرفی کرده که تا استان‌ها و شهرستان‌ها هم گسترده‌تری دارد، آن را عملیاتی و اجرایی نکند، مرتکب ترک فعل شده و باید بازخواست شود. او البته گفته، ارتقای سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی، فرهنگ شهروندی و ارتقای دین‌داری را سه اولویت این نهاد در سال جاری دانسته و از ابلاغ آیین‌نامه‌های جدید هم برای تجدید ساختار شورای فرهنگ عمومی خبر داده است. اگر کسی با شورای فرهنگ عمومی آشنا نباشد و نداند چه می‌کند و کارش چیست، زبان به تحسین می‌گشاید و می‌گوید، گامی رو به جلو برای حل معضلات فرهنگ در سطوح ملی و استانی برداشته شده است. ما که دوست داریم و امیدواریم چنین شود اما به دلایلی چنین تدبیر و حزم و درایت‌هایی بیش از آنکه گره‌گشا باشد، همان تکرار الگوهای ناآکادمیک پیشین است. گمان می‌کنم برای شورایی که ۴۰ ساله شده، این قسم آزمون و خطاها و بریدن‌ها و دوختن‌ها عجیب است. نکته این است که اولویت‌گذاری سه‌گانه‌ای که دبیر شورا ذکر کرده، بیش از اینکه پای بر زمین واقعیت‌نیازهای فرهنگی کشور داشته باشد، فقط آرمان‌گرایی‌های سنگ‌رآبانه و از بالا به پایین است؛ این نوع خطا در فهم مقولات آفتی است که دهه‌هاست به جان فرهنگ کشور افتاده و نتیجه‌اش این شده که طرح‌ها براساس آرزوها و آمال طراحان‌شان نوشته شوند. برای نمونه آقای آشنا به پیمایش‌های ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان و داده‌های نظرسنجی استناد کرده و گفته که اولویت‌ها را براساس آن مشخص کرده‌اند. سوال این است کدام واقعیت‌ها و کدام اولویت‌ها؟ آیا کاهش رخت‌برستن فرهنگ از سبب مصرفی‌خانووار، آثار فرهنگی روندهای نوظهور و فن‌اوارانه، مسئله مهاجرت، چالش‌های هویتی نسل جدید، اختلاقیات‌فها و انواع‌های قومی، معضلات روحی و روانی، بزه و ناهنجاری‌های اجتماعی و مسائلی از این دست واقعیت‌ندارند؟ اولویت این موضوعات کجاست؟ اینکه می‌گویند موضوعات فرهنگی حیاتی و جذاب در نظرند، اما ملفوف و پیچ‌خورده و پیرچالش در اجرا هستند، به همین خاطر است. درحالی‌که به گفته وزیر فرهنگ کشور، سهم نهادهای اداری در فرهنگ عمومی کاهش یافته، در آیین‌نامه جدید قرار بر این شده که دبیرخانه شوراهای استانی و کمیته‌های تخصصی تشکیل شود و استناداری‌ها هم ۵ نفر را با حفظ سمت در این بخش‌ها به کار گمارند. آیا به نظر دوستان فره‌بساز ساختار شورا، تضادی با نبض جریان فرهنگی ندارد؟ آیا افرادی که وارد سمت‌های جدید می‌شوند، تحصیلات و تخصص لازم را دارند؟ یا چندان‌شدله بودن‌شان چه باید کرد؟ آنچه بیش از همه این‌ها به چشم می‌آید، حضور نداشتن نمایندگان تشکلی‌ها و نهادهای فرهنگی در ساختار شورای فرهنگ عمومی است. چطور ممکن است جمعی خودی در این سطح برای فرهنگ کشور تصمیم بگیرند اما نهادهای فعالان فرهنگی غایب باشند؟ درباره مکانیسم نظارتی جدید شورا نیز پیشاپیش مشخص است سودمندی‌ای حاصل نمی‌آید. اینکه بر ترک فعل افراد و دستگاه‌ها تاکید شود و مرتب درباره آن هشدار و انذار داده شود، از نو پارادوکسی بی‌معناست، که همین حالا هم ۷۲ درصد اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی به‌عنوان نهاد ناظر شورای فرهنگ عمومی، از مقام‌های قوه‌مجریه هستند. در این شرایط آلی نظارت ازسوی نهادهای نظارت‌ناپذیر معنی دارد؟ معضلی کیفرخواست و ایهام در مرجع رسیدگی‌کننده نیز مشخص نیست. آیا دیوان عدالت اداری که خودش درگیر بیش از ۲۰۰ هزار پرونده معوق است، وقت می‌کند به پرونده‌های فرهنگی دستگاه‌ها رسیدگی کند؟ القصه که عرصه فرهنگ در کشور ما مثل بسیاری حوزه‌های دیگر سال‌هاست دچار و درگیر سندروم سامانه‌سازی و شور‌آرایی شده است. در کشوری که بیش از ۱۰۰ شورای عالی شناس و گمنام دارد و قریب به اتفاق‌شان از منابع کشور اعتبار می‌گیرند. اینکه دوباره رویه مالوف رای پی بگیریم، معضلات پرشمار حوزه فرهنگ کم که نمی‌شود، هیچ، مصداق این گفته است که آب‌ها در جوی دیگر می‌رود، باد و باران سوی دیگر می‌رود. کاش ۳۳ عضو این شورا که هرکدام نماینده یک دستگاه والا‌رتبه و مهم هستند و دغدغه فرهنگ دارند، یکبار بنشینند کارنامه راست و صواب و حاصل ۸۰۰ جلسه چهارده‌گذشته‌شان را بخوانند و بعد تصمیم بگیرند عده و غده را زیاد کنند. صادقانه اگر خودشان کلاه‌شان را قاضی کنند می‌بینند که با دست‌فرمان شوراسازی و بردن چند کارمند و نیرو به این کمیته یا آن کمیته و استانی کردن موضوع‌های فرهنگی و متعاقب آن پیچیده‌سازی فرآیندهای تخصصی و مصرف‌بودجه مطلقاً هیچ ارتقایی صورت‌نمی‌گیرد.

سیاره کاغذی و آدم‌هایش



معرفی کتاب

دلبستگی کتابی

نویسنده: احمد اخوت
انتشارات: نشر گمان
قیمت: ۳۷۵ هزار تومان

سعید صدیقی



مرورنویس

سیاره‌ی کاغذی. کاغذی چون برای من و احمد اخوت و همه کسانی که در این کتاب درباره‌شان نوشته یا چیزی ازشان ترجمه کرده، کتاب فقط معادل کاغذی آن است و این ماسماسک‌های جدید دیجیتال صرفاً ادایش را در می‌آورند. درواقع خواندن برای اهالی سیاره کاغذی یعنی ورق‌زدن کتاب چاپی و لاغیر!

احمد اخوت در این کتاب و شاید در همه کتاب‌هایش، سوای دقت قابل ستایشی که در تحقیق و ارجاع دارد، وقتی با شور و اشتیاق درباره نویسنده‌ها و کتاب‌هایشان می‌نویسد یا درباره تجربه‌های خواندن و کتاب داشتن، آدم احساس می‌کند سال‌هاست رفیق گرمابه و گلستانش بوده. همان حس هم‌چراغی یعنی. موقع خواندن این کتاب انگار در بین قوم و خویش‌هایمان باشیم. آدم‌های اهل کتاب یا به تعبیری دلبسته‌های کتاب، به خواندن چنین کتاب‌هایی نیاز دارند. برای تقویت شوق خواندن. برای همان دلپلی که در بالا نوشتیم یعنی توجیه و تبرعه‌ی آن میل عجیب به داشتن و خریدن. تعدادمان زیاد نیست متأسفانه. دنیای ما با این وفور جذابیت زندگی آنلاین، شاید بیشتر از هر وقت دیگری به کم خواندن و کتاب پرهیزی اهالی‌اش نزدیک شده باشد. چنین کتاب‌هایی انگار برای تقویت روحیه دوام آوردن در دنیای اینترنت، سخت به درد اهالی سیاره کاغذی بخورند.

دلبستگی کتابی به موضوعات متنوعی می‌پردازد. گاهی به قلم خواندنی اخوت و گاه از انتخاب‌های جذاب و ترجمه‌های لذیذش. درباره تقدیم‌نامه‌های اول کتاب‌ها، درباره کتاب‌های بالینی که اغلب می‌گذاریم‌اش برای آخرین ساعات بیداری، درباره جمع‌آوری و شهوت احتکارشان، درباره چالش انتخاب چند کتابی که دلمان می‌خواهد در سفر همراه ببریم تا تنها نباشیم، درباره لذت‌های خواندن آدم‌هایی که نویسنده بوده‌اند، درباره بلندخوانی، درباره نقش مهم خواننده اول داشتن برای اهالی نوشتن، درباره کتابخانه‌ای که توی ذهن‌مان شکل گرفته و گاهی سرکی به آگاهی روزمره‌مان می‌کشد، درباره چالش تراژیک کتاب‌هایی که بعد از مرگ صاحبش قرار است ادامه پیدا کنند و چند موضوع جالب دیگر.

تجربه خواندنش برای من عین اسارت آدمی به تخمه خوردن بود. یک مشت برمی‌داری و قول می‌دهی دیگر آخری باشد ولی چند مشت بعدی هم اسیرت می‌کند. شب‌ها چندباری قول دادم این جستار را می‌خوانم و می‌روم که بخوابم. ولی باز چندتایی هم پیش رفتم و فردا صبح برای بیداری و روزمره‌گی بیشتر از قبل به قهوه پنا بردم. خلاصه حتی اگر با چنین شور و شوقی هم غریبه باشید، حیف است درباره‌ی اهالی سیاره‌ی ما نخوانید.

پی‌نوشت: آقای اخوت اگر این چند سطر را خواندی، بدان با اشتیاق تمام منتظم دعوت‌م کنی چند ساعتی همسان کتاب‌هایت شوم. به قول ژرژ سیمون که جمله‌اش را آورده بودیدی: «متوجه که هستید؟»

چندوقت اخیر دو تا عروسی دعوت بودم. پسردایی‌ام رفت قاطی مرغ‌ها و برادرزاده‌ام لباس عروس به تن کرد. راستش من اهل مراسم عروسی و خیلی از مراسم رسمی و سنتی نیستم. ولی سال‌ها دور بودن از زادگاه و نداشتن هیچ فک‌وفامیلی در اطرافم، طعم جالبی به این دو عروسی داد. طعم جالبش هم دیدن فامیل‌های مختلف سمت مادری و پدری بعد از مدت‌ها بود. دیدن و سلام و روبوسی با فامیل‌هایی که بعضی را سال‌ها بود که ندیده بودم، حس خوشایندی داشت. اتقدر که با خودم این جمله را زمزمه کردم: چقدر خوبه که آدم وسط فامیل‌هاش باشه. این حسی نبود که من خیلی به تجربه‌اش عادت داشته باشم. چراکه برخلاف ویتیرین خوش‌مشرب و تاحدودی شوخم، جمع‌گریزم و به‌شدت با بعضی مراسم‌ها و سنت‌ها مسئله دارم. تجربه فامیل برای من مترادف بود با عیددیدنی‌های کلیشه‌ای. اما این‌بار فرق می‌کرد انگار.

خواندن «دلبستگی کتابی» احمد اخوت، چیزی بود شبیه همین تجربه. وقتی کسی دوروبرت نیست به آن صورت، که عین تو دلبسته و شاید شیفته کتاب‌ها باشی، خواندن کتابی درباره کتاب‌ها، یا دقیق‌تر خواندن کتابی درباره کتاب خواندن، کتاب نوشتن، کتاب خریدن و کتاب داشتن، دقیقاً حس میان جمعیتی از فامیل و بستگان بودن را داشت. به‌طورکلی وقتی کتابی باز می‌کنی و اگر واقعاً اهلس باشی، صفحه‌ها و کلمات تو را وارد دنیای دیگری می‌کند. دنیایی بهتر البته. دنیایی که در آن احساس از این جهان کنده شدن و مسافرتی در عین سکون به آدم دست می‌دهد. اما کتاب‌های معدودی هستند که بخوانند درباره این حس، چیزی به تجربه غیرکلامی آدم اضافه کنند. این‌که آدم‌های زیادی بوده‌اند در طول تاریخ، در دوران قدیم و دور، در سرزمین‌های نادیده و ناشناخته، که حسی شبیه به تو را داشته‌اند. آن‌ها هم با ولع، اشتیاق فرا رسیدن فراغتی را کشیده‌اند که زودتر بروند سراغ کتاب‌شان. یا با لذت خریدن و روی هم چیدن کتاب‌هایی که روزبه‌روز دارند با مساحت محدود زندگی آپارتمانی رقابت می‌کنند، آشنا باشند. یا وقتی کتابی را به پایان رسانده‌اند، دل‌شان خواسته با کتاب به بستر بروند، بغل‌اش کنند، ماچ‌وبوسه آخر شب به هم بدهند و در آخر به اشتیاق رویای موضوع کتاب را دیدن به خواب بروند. راستش را بخواهید خواندن و نیاز به شناختن آدم‌هایی با چنین تجربه مشتری‌کی، آدمی را از سوسوسه «نکند من طوریم باشه» خلاص می‌کند. خیالات راحت می‌شود که چیز غیرعادی نیست احوالاتی که داری. یعنی موقعی که با لذتی خاص زله زده باشی به قفسه‌ی کتاب‌ها و متوجه شوی لبخندی به لب داری و چشم‌انت دارد برق می‌زند، دیگر خیلی احساس معضلی روانی داشتن نخواهی کرد. چون تو دیگر در این‌ها تنها نیستی.

احمد اخوت یکی از همان آدم‌های آشنایی است که انگار از سیاره‌ای آمده که هر دلبسته‌ی کتابی اهل آنجاست. سیاره‌ای که شاید بشود اسمش را گذاشت

دراز دست باید؛ حتی به غلبه بر مرگ و فساد جسم، نظر داشته باشد. از نظر بیکن، این «شریف‌ترین کار» فلسفه طبیعی می‌توانست باشد.

بیکن تناقض‌گویی می‌کند؟

در آنچه از بیکن شرح داده شد، البته چه‌بسا برای خواننده ناآشنا با متون بیکن این پرسش پیش آید که سخنان او دچار تناقضی حل‌ناشدنی است. او از سوئی، آرمان‌گرایی‌ها و انتزاع‌اندیشی‌های شایع در تفکر متافیزیکی را پس می‌زند و ما را به واقع‌نگری، تجربه‌گرایی و استقرارمحوری دعوت می‌کند و گویی در ادامه تلاش سقراط می‌کوشد فلسفه را از آسمان به زمین آورد، اما از سوی دیگر، خود آرمانشهری را پیش‌بینی (شاید هم پیشگویی) می‌کند که در آن می‌توان به حیات جاودان دست یافت. ازقضا چه‌بسا وقتی این داده نیز در کنار این سوال به یاد آورده شود که «آتلانتیس نو» که سالی پس از مرگ بیکن منتشر شد، کتابی در ژانر اتوپیاست، این ظن زورمند شود که بیکن تناقض‌گوست. چنین اما نیست و این را می‌توان با خوانش «آتلانتیس نو» در بستر کلی اندیشه و آثار بیکن دریافت.

او در این اثر کوتاه از حضور اضطرابی و پناهندگی جمعی از مردان اروپایی در جزیره‌ای خوش خرم، آباد و آزاد، مرقه و کمال یافته به‌نام بن‌سالم (به‌معنای فرزندان صلح، سلامت و کمال) سخن به میان آورد که در آن «شریف‌ترین بنیادی... که تاکنون بر کره خاکی بوده»، بنیان نهاده شده است؛ نهادهی به‌نام «خانه سلیمان» که «وقف مطالعه افعال و مخلوقات خداوند شده است» و به بیانی امروزی، نهاد علمی‌ای است که هدفش چیرگی بشر بر طبیعت است و فعالیت آن ثمراتی نیکو برای انسان در پی خواهد داشت. در چنین نهادی «تاجران نور» کتب، چکیده‌ها و الگوهایی از تجارب نقاط دیگر عالم را فراهم می‌کنند، «اهل راز» در پی گردآوری تجارب مربوط به فناوری‌های مکانیکی و علوم آزادند، «کاوندگان» به صلاحدید خود تجربی جدید را می‌آزمایند، «مولفین» تجارب چهار دسته پیش را در عناوین و جداولی قرار می‌دهند تا بدین طریق بهتر بتوانند احکامی از آنها استنتاج شود. «خبرین یا اهل نبوغ» می‌کوشند از ماحصل تلاش‌های همکاران‌شان چیزهایی سودمند و کاربردی برای زندگی انسان به دست آورند، «مصاییح» (Lamps) آزمایش‌های نوینی را طراحی می‌کنند، «تلقیح‌گران» همین آزمایش‌های جدید را به اجرا درمی‌آورند و گزارش می‌دهند و «مفسران طبیعت» کشفیات پیشین را به‌وسیله تجارب به دست آمده به‌صورت مشاهدات، احکام و تعاریف در می‌آورند. در کنار همه این گروه‌های علمی، مبتدیان و کارآموزان حضور دارند.

آنچه بیکن را در اینجا از اتوپیا نویسی رایج متمایز می‌کند، اما این است که جامعه آرمانی بیکن، جامعه‌ای است مطلوب و در عین حال ممکن؛ کم‌اینکه امروز همانطور که مترجم «آتلانتیس نو» بدان اشاره کرده است، «دانشمندان بر صدر نشسته و قدر می‌بینند؛ تکنولوژی و علم طبیعت را در مشت دارند و حتی در مقامی هستند که می‌توانند طبیعت آدمی را نیز تغییر دهند.» با این تفاسیر بیراه نیست که بنویسیم اتوپیا بیکن در عمل محقق شده است؛ جهانی که «دانش» در آن فرمان‌ناهایی را صادر می‌کند و به تعبیری که ساکنان جزیره بن‌سالم می‌گفتند «شناخت علل و حرکات رموز اشیاء و بسط حدود سیادت و قدرت بشر» به رسالت اعظم بدل می‌شود.

۱۰ اثر برگزیده این دوره‌ی ارغوان شامل؛ داستان‌های «تاروت» نوشته محدثه نوروزی قلعه‌نکی، «کابوس فروش» اثر علی ملاصلحی، «یک تصمیم ساده» به قلم ایدا رشدی‌بنام، «تولدت مبارک بابا» نوشته زهرا شاه‌حسینی، «هیولای زیبا» به قلم پریا دوستی، «مرخ» نوشته هانیه ریگیسی، «گل آپارتمانی» اثر زینب محمدیگی، «نوشیدن جای سرد» نوشته نجیبه فیروزی، «مونس» اثر یلدا ایزدانی و «شاخه‌های درخت کور» به قلم فاطمه عسگری است.

آن چه در این کتاب می‌خوانیم، همان طور که عالیه عطایی در مقدمه آن اشاره می‌کند، آثار محکمی است که نوید بر ظهور نویسندگانی جوان در آتیه‌ی ادبیات ایران می‌دهد. انتخاب موضوع «تردید» به اندازه‌ای دست نویسندگانی را که داستان‌های‌شان در این کتاب آمده، باز گذاشته است که کارشان را با خلق موقعیت‌هایی متضاد پیش برده‌اند. در هر داستانی، از ۱۰ داستان، عناصری تکرارشونده بر مبنای موضوع وجود دارد. عناصری تکرارشونده که نشان می‌دهد مسئله‌ی وجودی انسان هنگامی که دچار تردید می‌شود، نسبت به جغرافیای شکل‌گیری داستان، از اهمیت بیشتری برخوردار است. درواقع فرقی نمی‌کند داستانی در منهن منت بگذرد یا در بین‌النهرین، آن چه مهم است انسانی است که حتی در موقعیتی کمیک هم وقتی پای دغدغه‌ی انسانی تردید به میان می‌آید، دچار اندوه می‌شود. چون آدمی هرگز بین خوشبخت بودن یا خوشبخت‌تر بودن، مردد نیست و تردید زمانی فرا می‌رسد که موقعیت صعب است. سیاهی فضای داستان‌های مجموعه‌ی «تردید» نیز از همین جهت است که امری قابل تحلیل به‌نظر می‌رسد. ضمن این که هر اثر ادبی محصول زمانه‌ی خود است و حتی اگر از تاریخی کهن بگویید باز آن را در زمانه‌ی خود می‌گویید. با این حساب خواندن داستان‌های نویسندگان تازه‌نفس و جوانی که آثارشان در میان داستان‌های برگزیده ششمین دوره‌ی جایزه‌ی ادبی ارغوان به چشم می‌خورد نویدی است بر این که زین پس باید بیشتر منتظر شنیدن نام‌شان و خواندن آثارشان باشیم.